

بازیگران واقعیت تا درد مشترک

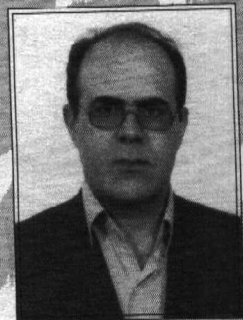
نگاهی اجتماعی به اشعار نیما

چکیده

نویسنده سعی دارد نیما را به عنوان شاعری اجتماعی، انسانی و تأثیرپذیر از جامعه و تأثیرگذار بر اجتماع معرفی کند و با استفاده از دست‌مایه‌ها و مفاهیم جامعه‌شناختی علت این گرایش را تشریح نماید.

کلیدواژه‌ها

انسان، طبقات، آی آدم‌ها، واگویه، محتوای نو، اجتماعی و گونه



ایرج صادقی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
استان مازندران - نور
دبیر زبان و ادبیات فارسی
و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی

شناخت در شعر نیما نوعی شناخت به اضداد است. این خبر و این آزمون، که دردافزای درون انسان است، در عاطفی‌ترین کلام رنگی دردمندانه به خود می‌گیرد و طبقات، همراه با موسیقی حیات، در افت و خیز انسان تصویر می‌شود.

گویی نیما به مصداق سخن مولانا «هر که را افزون خبر دردش فزون»، این آگاهی را سیر می‌دهد و آینه‌ی روزگارش می‌شود. تصویرسازی تپ و سنخ‌ها گویای این مطلب است که گرایش به انسان و جامعه در شعر نیما موج می‌زند. نویسنده در این گفتار بر آن است تا این گرایش انسانی و نگاه جامعه‌شناختی را در شعرش نشان دهد.

بازیگران شعر نیما واقعی هستند

شعر نیما بازآفرینی دقیق و کامل و صادقانه‌ی محیط اجتماعی جهان معاصر است. این بازآفرینی بسیار ساده و همه‌فهم است و به تعبیری نوعی رئالیسم ابتدایی است.

«واقع‌گرایی و ژرف‌نگری نیما از توجه عمیق او و دل‌بستگی خاصش به فرهنگ مردم مایه برمی‌دارد. در جریان جنبش‌های انقلابی و تحولات بنیادین جامعه چنین رویکردی به زبان و اندیشه و فرهنگ مردم و بهره‌گیری از آن ضرورت می‌یابد. زیرا پیکار در رنگ‌ناپذیر مردم و زندگی عملی آنان در

فرهنگ بویایی آنان انعکاس دارد» (نیما و شعر امروز، ص ۵۲).

نیما می‌گوید: «به شما توصیه می‌کنم آثار هوگو را بخوانید، یک درجه پائین بیائید رئالیست باشید؛ خواهید دانست که دنیا چه خبر است. سعی کنید همان طور که می‌بینید بنویسید. شعر شما نشانی واضح‌تر از شما بدهد.

وقتی که شما مثل قدما می‌بینید و برخلاف آن چه در خارج قرار دارد می‌آفرینید و آفرینش شما به کلی زندگی و طبیعت را فراموش کرده است با کلمات همان قدما و طرز کار آن‌ها باید شعر بسازید. اما اگر از پس کار تازه و کلمات تازه‌اید لحظه‌ای در خود عمیق شده فکر کنید چه طور دیده‌اید؟ دوران زندگی در هر زمانی [چگونه] به کار رفته است؟ شما نباید چیزی باشید که در جمع نیست» (درباره‌ی شعر و شاعری، صص ۷۵-۷۸).

در ته تنگ دخمه‌ای چو قفس

پنج کَرَت چو کوفتند جرس

ناگهان شد گشادی در ظلمات

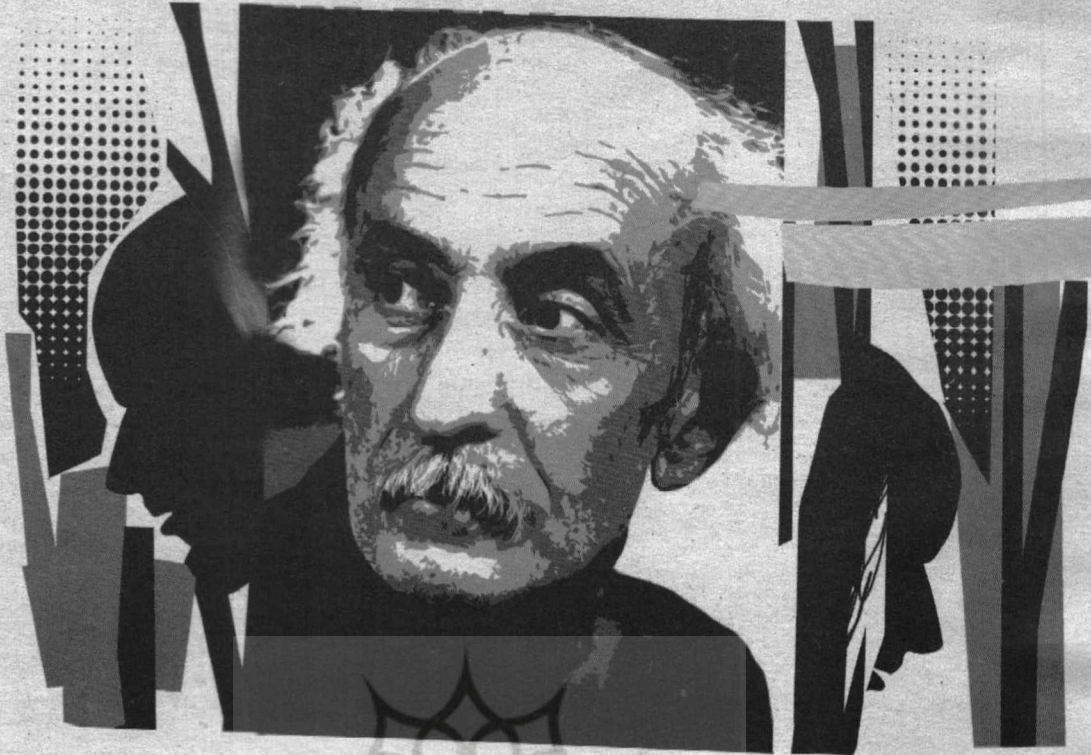
در تاریک کهنه‌ی محبس

در بر روشنایی شمعی

سر نهاده به زانوای جمعی

(مجموعه‌ی شعر محبس، ص ۷۳)

در شعر نیما موضوعات و اَشعار همه رنگ زمینی دارند. حتی پریان دریای شعرا و پری پیکران و همسران صیادان و پری رویان زحمت‌کشان اند. به تعبیری،



«او هرگز از وقایع خارج روی گردان نیست و هرگز نیروی خلاقه‌ی خود را تنها از دست خیال نیز پرواز نمی‌دهد. و به تخیل تنها اکتفا نمی‌کند و به این طریق از صحنه‌ی حقایق دور نمی‌شود و شعر را در آسمان‌ها نمی‌جوید: شعر نیما پیچیدگی‌های روی زمین است. بیان امیدهای سرشار، بیان ترس‌های گمنام، ولی پایدار است. شعر نیما نمونه‌ی زنده و تکامل یافته‌ی هنر معاصر است» (نیما چشم جلال بود، ص ۲۶).

باد می‌گردد و در باز و چراغ است خموش
خانه‌ها یکسره خالی شده در دهکده‌اند

.....

راه خود می‌سپرد
پای تا سرشکمان تا شبشان
شاد و آسان گذرد
بگسلیده ست در اندوده‌ی دود
پایه‌ی دیواری
از هر آن چیز که بگسیخته است
نالش مجروحی

جدال‌های نه بر سر معشوق و رب النوع‌های یونان، بلکه جدال غم نان، در خانه‌های مزین به شولای عربیانی دریاچه‌های بسته و خسته و سربازان همدم گلوله و کودکان زیر پستان خشک در دریای مرگ غوطه‌ور شده را مشاهده می‌کنیم. نویسنده بر آن است تا نشان دهد که نیما یک نگاه ساده و اجتماعی به انسان و حادثه دارد و آن را گسترش می‌دهد.

آرزوهای به خشکی نشسته‌ی همسایگان، که در سخن نیما، حتی به کشور هم جوار می‌رسد، یعنی نه تنها از این واقعیت‌ها غفلت نمی‌شود بلکه به مرزهای همسایه هم می‌رسد.

خشک آمد کشتگاه من
در جوار کشت همسایه
گرچه می‌گویند: «می‌گریند روی ساحل
نزدیک

سوگواران در میان سوگواران»

(مجموعه، شعر داروک، ص ۵۰۲)

او در شعر آن چنان مسائل را طرح می‌کند که گویی دست بر آتش دارد.

«من وقتی که با توجه به تمام این نکات، اقلًا یک شعر نیما را دقیق‌تر می‌خوانم، حس می‌کنم که به این طریق دریاچه‌ی تازه‌ای از آشنایی با شعر زیر دست زمانمان به رویمان باز می‌شود. از این شاعری که بیان‌کننده‌ی حالات درونی است و در عین حال، در پیچاپیچ ترس‌ها و شادی‌ها و وحشت‌های درون من و تو فرو می‌رود» (نیما چشم جلال بود، ص ۲۶).

به بیان دیگر، می‌توان گفت شعر نیما یک واقعیت‌زمینی است، نه آسمانی. وقتی اشعار او را می‌خوانیم داستان ترک خورده‌ی کار و عرق‌های بخار آلود و گردآلود کارگران و کشت کاران و پیادگان رنج و موسیقی «داروک» و «ری را» و نهرهای خشک و پرآب انتظار و مات در چشم آسمان را مشاهده می‌کنیم.



یا جزع های تن بیماری است

...

رهسپاری که به پل داشت گذرمی است
زنی از چشم سرشک

مردی از روی جبین خون جبین می شمرد
(مجموعه، شعر باد می گردد، ص ۴۶۸)

درد مشترک

نیما یوشیج می گوید: «مایه ای اصلی اشعار من رنج است». به عقیده ی من، گوینده واقعی باید این مایه را داشته باشد. من برای خود و دیگران شعر می گویم و کلمات و وزن و قافیه در همه وقت برای من ابزارهایی بوده اند که مجبور به عوض کردن آن ها بوده ام تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد» (از نیما تا روزگار ما، ص ۵۸۲).

«شفقت و عطوفت شاعر ویژه ی فرد و گروه خاصی نیست، اما ادراک جهانی بودن، انسان را اساساً از راه ادراک انسان هایی میسر و مقدور می شناسد که

در این جا نیز چون جاهای دیگر جهان از موقعیت مشابهی برخوردارند. این برخورداری از رنج، سرگذشت همه ی کسانی است که در هر جای جهان از تعیین سرنوشت خویش محروم مانده اند» (انسان در شعر معاصر، ص ۲۱۸).

برای شعر و شاعری چه لازم است؟ مایه ای از درد دیگران، پس از آن جان کندن در راه تکنیک، زیرا زحمت شاعر فقط در این است» (درباره ی شعر و شاعری، ص ۳۹).

«این مثلث «من، تو و او» گسست ناپذیر است و در پیوستگی متعادل خود نوعی رابطه ی انسان هاست؛ یعنی مشکلات و درد انسانی در هر جای این مثلث قرار گیرد در دیگری هم وجود دارد. چون هر کدام نماینده ی نوع انسانی است؛ یعنی عنوان جزئی از جامعه کلی از جامعه را بر دوش می کشد. لذا درد انسانی در شعر نیما یوشیج هر چند به ظاهر حالت نوعی مطرح می شود، ولی فردی نیست، سمت و سویی جمعی دارد. این جاست که درد به اشتراک می نشیند» (انسان در شعر معاصر، صص ۸-۲۲۷).

«من چراغم را در آمدرفتن همسایه ام افروختم در یک شب تاریک و شب سرد زمستان بود گم شد او از من جدا زین جاده ی تاریک... می شناسد آن نهان بین نهانان (گوش پنهان جهان دردمند)

چور دیده مردمان را

با صدای هر دم آیین گفتنش، آن آشنا پرورد می دهد پیوندشان در هم

می کند از یاس خسران بار آنان کم

می نهد نزدیک با هم، آرزوهای نهان را

(مجموعه، مرغ آیین، ص ۴۹۱)

به تعبیری شاعر احساس دین نسبت به مردم می کند. لذا هنرش را در راه

مردم به کار می گیرد. آقای شاملو در سخنرانی دانشکده ی ادبیات تبریز گوید:

«امروز نقاش و شاعر با دیگر مردم - که نه نقاش اند و نه شاعرند - دانه های یک تسبیح اند. امروز دیگر هنرمند تماشاچی میدان سیرک نیست. او دیگر بر سکوهای گرد میدان به تماشا می نبرد بردگان ننشسته است، بلکه خود در پهنه ی میدان قرار دارد» (از نیما تا روزگار ما، صص ۶-۶۲۵).

نیما یوشیج در منظومه ی مانلی گوید:

اندرین راه به کاری که تو راست

کار تو، چنان چون تو، به جای خود نغز و زیباست

وز بی سود تو هست و دگران

طعن و تحقیر...

دردمند من از دردم گویاست زبانی،

هم چنان که در آن خاک اندود،

دردها مردم راست

دردها نیز درآب دریاست

(مجموعه، مانلی، ص ۳۷۷)

منابع و مأخذ

۱. آراین پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، زوار، جلد سوم، ۱۳۷۴
۲. آل احمد، جلال و نیما، یوشیج، زیر نظر شمس آل احمد، نیما چشم جلال بود، چاپ تابش، ۱۳۷۶
۳. قزوینچاهی، ع، نیما و شعر امروز، فصل سبز و توس، ۱۳۷۹
۴. طاهباز، سیروس، درباره ی شعر و شاعری، دفترهای زمانه، ۱۳۶۸
۵. ———، مجموعه ی کامل اشعار نیما یوشیج، انتشارات نگاه، ۱۳۷۵
۶. مختاری، محمد، انسان در شعر معاصر، انتشارات توس، ۱۳۷۷